

چرا از انقلاب می‌ترسیم؟ از حسن بهگر

هنوز پس از چهل سال سلطه‌ی حکومت دینی و کشتار و خسارات مالی و جانی فراوان، برخی از ترس انقلاب قبلی می‌گویند: چه تضمینی دارد که انقلاب بعدیمان مثل انقلاب 57 نشود. ظاهراً نشسته‌اند به انتظار مهدی موعود. بی‌توجه که دفعه‌ی قبل هم به انتظار او نشسته بودند که داستان اینطور شد.



نباید انقلاب قبلی را تنها شکل انقلاب شمرد. انقلاب 57 انقلاب خودجوشی بود که هیچ برنامه‌روشنی نداشت. رهبر آن خمینی، مقاصد خود را در کتاب ولایت فقیه خود آشکارا نوشته بود ولی کسی به آن اعتنایی را که باید، نکرد. این کتاب در حقیقت مانیفست یک حکومت فاشیستی بود که ملایان و ملی‌مذهبی‌ها از افشای آن خودداری کردند. اینکه چرا ساواک زمان شاه نتوانست روی آن کار کند، نشان از درایت و قابلیت همان دستگاهی دارد که روشنفکرانی چون گلسرخی را به اتهام واهی در تلویزیون نمایش داد و چند روز بعد اعدام کرد. وقتی بختیار روی کار آمد و این بحث جداً مطرح شد که جمهوری اسلامی چگونه چیزيست و باید مسئله را روشن کرد. برخی از هواداران خمینی که میدانستند حلاجی شدن کتاب ولایت فقیه، رهبری خمینی را ختم خواهد کرد، به دست و پا افتادند و این سخن را پراکندند که کتاب از خمینی نیست و از کاشف الغطاءست و مطالبی از این قبیل تا مردم را از توجه به آن بازدارند و نگذارند بفهمند با خمینی چه سرنوشتی در انتظار آنهاست.

امروز، داستان درست عکس دیروز است. خواستاران انقلاب دمکراتیک و لائیک، هم نوشته‌هایشان روشن و قابل عرضه است و هم خودشان سابقه‌ی روشنی دارند که از مخالفت با تجدد و دمکراسی در آن اثری نیست. هیچکدام هم نوشته‌هایشان را از ترس مردم قایم نمی‌کنند و برعکس در دسترس همه می‌نهند تا همه بهتر بدانند که برنامه چیست.

آیا می‌توان چنین حکومتی را بدون درگیری و خشونت عوض کرد؟

فکر می‌کنم تمام اعتراضات بدون خشونت معلمان و کارگران و دیگر اقشار و طبقات جامعه تا کنون نشان داده است که این حکومت حقی

برای مردم قائل نیست و با مفهوم عدالت بیگانه است. هر روز می بینیم در برابر کوچکترین حرکتی در حد ارسال یک ویدیو یا نوشتن یک مطلب و غیره عده ای جلاد به اسم قاضی حکم اعدام صادر می کنند و حبس های طولانی تعیین می نمایند. در جامعه ای که 40 سال با خشونت تمام اداره شده، و حکومت هم به هیچ روی حاضر به عقب نشینی نیست، تغییر مسالمت آمیز غیرممکن است. حکومت خود این مسئله را در افکار عمومی جا انداخته است که هیچ تغییری بدون خشونت انجام پذیر نیست. به قصد اینکه با ترساندن مردم از خشونت، از مبارزه بازشان دارد. در این حالت، اگر کار تغییر به خشونت بکشد، باید در نظر داشت که این مردم نیستند که خشونت را انتخاب کرده اند، بلکه رژیم است که خشونت را به مردم تحمیل کرده.

در گزارشی خواندم که پاسداران به خانه ای برای بازرسی رفته بودند و وقتی صاحبخانه پرسیده بود به چه مجوزی شما خانه را تفتیش می کنید پاسدار مسئول با افتخار اسلحه خود را نشان داده بود که با این مجوز. منطق حکومت اسلامی درست همین است. اگر مردم میخواهند از شر این حکومت خلاص بشوند، باید چشمشان را باز کنند و ببینند که اگر بخواهند به هر قیمت از خشونت طفره بروند، راه رهایی نخواهند داشت.

چرا از انقلاب ناگزیریم؟

هدف اصلی ما عدالت، آزادی و به دست آوردن حقوق شهروندی و رفع مشکلات اجتماعی است. انقلاب زمانی رخ می دهد که خشونت و ظلم از حد می گذرد و اکثر مردم از حکومت رو برمی گردانند و آن را مسئول بدبختی و فلاکت خود می شمرند و وقتی می بینند تن به رفرم نمی دهد، مصمم می شوند که از بنیاد برش بیا نندازند. پس هدف انقلاب ساختن یک سیستمی دیگر است که در آن بتوان به حقوقی که قبلاً سلب شده رسید.

تا زمانی که انقلاب راه نیفتاده می توان با اصلاحات از آن پیشگیری کرد، ولی وقتی راه افتاد این کار به آسانی میسر نیست. انقلاب اجتماعی که ناشی از تفاوت فاحش فقیر و غنی است با نصیحت و پند آرام نمی گیرد. آنچه که ارکان رژیم را تکان داده شعار دی ماه سال گذشته است که نشان داد مردم از اصلاحات گذر کرده اند و این به معنای آنست که انقلاب قریب الوقوع است و افزایش اعدام ها و بگیر و بندهای امروز نیز دقیقاً برای به تعویق انداختن همین خیزش است.

شرایط متفاوت

شرایط امروز ما کاملاً متفاوت با شرایط سال 57 است. رهبران سازمانهای سیاسی در سال 57 اغلب ناشناس و مخفی بودند ولی اکنون افراد در احزاب و سازمانهای شناخته شده اند و سوابق سیاسی شان، نوشته ها، کتاب ها، رفتار و کردارشان به اندازه کافی روشننگر سوابقشان است و اگر نکات تاریکی هست می توان از آنها جواب خواست.

بدیهی است گروه هایی که به کشورهای بیگانه وابسته اند و یا به ترور و شورش های کور و بی هدف باور دارند و در عمل به دموکراسی و آزادی اهمیت نمی دهند، به کار ما نمی خورند و مردم ما حواسشان در این مورد جمع است و توجه دارند.

عوامل خمینی قبلاً در بسیاری از ترورها از قبیل ترور کسروی، هژیر و حسنعلی منصور و... دست داشتند. امروز گروه رجوی را از همین زمره می توان شمرد. اول انقلاب در آن محیط هیجان زده، کسی نتوانست این افشاگری ها را بکند. اگر این گذشته برای مردم افشا می شد مردم به این آدمها اعتنا نمی کردند.

بسیاری از متفکران برآنند که خشونت شرط لازم انقلاب نیست بلکه نتیجه ی فرعی آن است. در انقلاب 57 نیز پیروزی بدون خشونت گسترده واقع شد. خونریزی و قتل و کشتار پس از استقرار حکومتی انجام شد که می خواست خواست های مشروع مردم را نادیده بگیرد و یک دین ایدئولوژی شده را به همه تحمیل نماید.

امروز، دموکراسی تبدیل شده به شعار غالب. از سازمان های منادی دموکراسی و آزادی انتظار نمی رود مثل خمینی عمل کنند. ولی باید بر کار همین ها هم نظارت جدی داشت. سوابق مبارزاتی روشن لازم است ولی کافی نیست. دموکراسی امری است که نیازمند مواظبت همیشگی است و مشارکت و مراقبت دایم مردم را می طلبد.

سازماندهی

برای از جا کردن این رژیم قرون وسطایی باید سازماندهی کرد. این روش جبهه ی جمهوری دوم است که هم برنامه ی مشخصی دارد و هم رهبران آن با سوابق سیاسی روشن خود و کتاب های و نوشته های متعدد، راه و روش و هدف خود را مدتهاست معین کرده اند. شکل جمهوری یعنی مشارکت مردم بر سرنوشت خود را تعیین کرده اند که انتخاب آزادانه رهبر سیاسی کشور در قلب آن قرار دارد. اینها ضمن دموکرات بودن لائیسیته را برگزیده اند که به دخالت تاریخی دیناسورهای دینی در سیاست برای همیشه پایان دهد. در نهایت این

جبهه اقدام به تشکیل انجمن های شهروندی کرده است تا هم محل مبارزه باشد و هم محافظ حقوق شهروندی مردم.

بعد از تمامی این سخنان، ممکن است شما به هر دلیلی این جبهه را نپسندید. هیچ اشکالی ندارد سازمان و جبهه خود را تشکیل بدهید و روش درست مبارزه را برگزینید. حرف من این است که در هیچ حال دست روی دست نگذارید و به انتظار حوادث ننشینید.

هشتم اوت 2019

برگرفته از سایت ایرانلیبرال